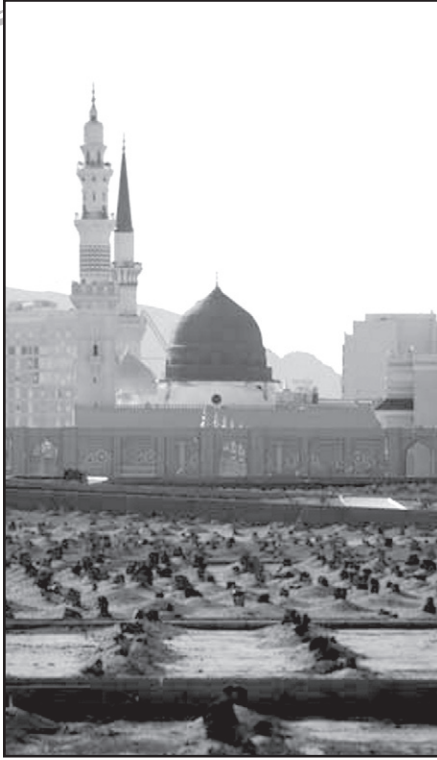




تاریخ ورجال



واجب إلى الصحراء بالبيع

فثم أرض الشرف الرفيع

به دنبال مطالبی که در شماره‌های گذشته در بارهٔ خفتگان و غنودگان در بقیع آوردیم، اکنون به یادکرد و بررسی مدفونین دیگری از صحابهٔ صادق و باوفای پیامبر ﷺ می‌پردازیم. تا کنون به شرح حال نوزده تن از شخصیت‌ها پرداختیم و اکنون بقیهٔ آن را پی می‌گیریم:

## خفتگان در بقیع

(۴)

علی اکبر نوایی

شماره ۶۸ - تابستان ۱۳۸۸

خفتگان بقیع

میتاق

۸۲

## ۲۰. حاطب بن أبو بلتعنه

حاطب بن ابی بلتعنه الخالقی اللخمی، متوفای سال ۳۰ هجرت و مدفون در بقیع است. مشهور آن است که چون حَطَب (هیزم) جمع می کرده، حاطب برنام اصلی اش غالب شد و به تدریج آن را به فراموشی سپرد. حاطب اهل یمن بود و به مکه آمد و در مکه، چون عشیره و قبیله ای نداشت، هم پیمان زبیر بن عوام، برادر زاده حضرت خدیجه رضی الله عنہا گردید و پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد، در کنار کوه ابوقییس، آن حضرت را ملاقات کرد و به وی ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.

او یکی از یاران پاک نهاد و با کفایت و دانشمند حضرت رسول بود که روایاتی هم در فضیلت و مقام والای او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.

«یکی از غلامانش به حضور پیامبر خدا آمد و از حاطب شکایت کرد و گفت: ای فرستاده خدا، حاطب به جهنم می رود؟»

پیامبر در پاسخ وی فرمودند: نه؛ زیرا او در جنگ بدر و حدیبیه شرکت داشت و خدای متعال از کسانی که در بدر بوده اند، راضی است.»<sup>۱</sup>

## مهاجری بدری

حاطب بن ابو بلتعنه، در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاهی برجسته داشت و شخصیتی بود بلند آوازه. او با پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد و افتخار شرکت در جنگ بدر نصیبش شد.

«و حاطب مهاجری بدری، له کرامة عند الرسول».<sup>۲</sup>

«حاطب، شخصیتی بدری و مهاجری بود که در نزد پیامبر جایگاهی والا و موقعیتی ارجمند داشت.»

او همچنین در حدیبیه همراه پیامبر حضور داشت و شاهد پیمان حدیبیه نیز بود.

## روایتگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله

حاطب، راوی احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و از آن حضرت روایات فراوانی را نقل کرده است که به دو نمونه از آنها اشاره می کنیم:





۱. «عن حاطب بن أبي بلتعة مرفوعاً عن رسول الله ﷺ: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَأَنَّ زَارَنِي فِي حَيَاتِي، وَمَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمْنِينَ»<sup>۳</sup>.

«از حاطب بن ابی بلتعه، از پیامبر خدا ﷺ - که درود خدا بر او و آلش باد - روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند، گویا در دوران حیاتم مرا زیارت کرده و هر کس در یکی از دو حرم (مکه و مدینه) از دنیا برود، روز قیامت از عذاب الهی در امان است.»

۲. «عن حاطب بن أبي بلتعة قال: قال رسول الله ﷺ:

«يُزَوِّجُ الْمُؤْمِنَ فِي الْجَنَّةِ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ زَوْجَةً مِنْ نَسْلِ الْآخِرَةِ وَاثْنَتَيْنِ مِنْ نَسْلِ الدُّنْيَا»<sup>۴</sup>.

«هر مؤمنی در بهشت، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می کند و دو نفر آن‌ها از زنان دنیا می باشند.»

### نامه حاطب به مشرکان

پس از آن که پیامبر ﷺ در حدیبیه، با قریش و اهل مکه پیمان بست، از شرایط آن پیمان این بود که هر طایفه دیگری اگر خواست با پیامبر و قریش پیمان ببندند، آزاد است و کسی نباید به ایشان حمله و تجاوز کند. قبیله خزاعه داخل پیمان پیامبر خدا شدند و طایفه بنوبکر با قریش پیمان بستند ولی با تحریک قریش و کمک آن‌ها، بنوبکر به خزاعه شیخون زدند، پس از آن ترسیدند که مبادا پیامبر تصمیم به جنگ با آن‌ها بگیرد، از این رو، در صدد کشف و فهم این مطلب برآمدند که آیا پیامبر با آن‌ها وارد جنگ خواهد شد یا خیر. پیامبر هم تصمیم گرفت به قصد فتح مکه حرکت کند و از خدا خواست که اهل مکه از تصمیم او آگاه نشوند. در این میان، حاطب که مسلمان شده و به مدینه هجرت کرده بود و خانواده اش در مکه به سر می بردند و چون یمنی بودند کسی را در مکه نداشتند، قریش نزد خانواده او آمده، پیشنهاد کردند که نامه ای به حاطب بنویسند و به او بگویند که قریش را در جریان تصمیم پیامبر بگذارد که آیا به قریش حمله خواهد کرد یا خیر؟ خانواده حاطب پذیرفتند و نامه ای

نوشته، به زنی به نام ساره دادند که به مدینه برود و به حاطب بدهد. هنگامی که ساره به مدینه رفت، پیامبر خدا پرسید: آیا مسلمانی انتخاب کرده و به اینجا آمده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: آیا به مدینه کوچ کرده‌ای؟ گفت: نه. پیغمبر پرسید: پس چه چیزی باعث شد که به این سفر بیایی؟ گفت: ای پیامبر خدا، شما در مکه پناهگاه و آقای من بودید، همه رفتند و من محتاج شما شدم، اکنون آمده‌ام تا به من کمک کنید.

پیامبر ﷺ فرمودند: جوانان مکه چه شدند مگر به تو کمکی نمی‌کنند؟

ساره (از آنجا که ساره آوازه خوان مکه بود و طبیعی بود که جوانان مکه یاری‌ای کنند) گفت: بعد از پیشامد بدر و کشته شدن بزرگان قریش آن‌ها دیگر دل و دماغی ندارند. پیامبر به بنی‌هاشم فرمود: به او کمک کنید. بنی‌هاشم هم کمک شایانی به وی رساندند و مرکب و توشه و لباس به او دادند. حاطب نیز نامه‌ای برای اهل مکه نوشت و به همراه ده دینار و یک برده به وی داد و در نامه به اهل مکه نوشته بود که محمد در صدد جنگ با شما است، احتیاط نگه‌دارید!

وقتی ساره به سوی مکه راه افتاد، جبرئیل نازل شد و پیامبر را از اقدام حاطب آگاه کرد. پیامبر ﷺ زیر را فرستاد و فرمود: تا فلان محل بروید، در آنجا زنی را در هودجی خواهید یافت که نامه‌ای با فلان مشخصات در دست دارد، آن را از وی بازستانید و برگردید. آنان به محل معهود آمدند و ساره را در هودج یافتند. هر چه تفتیش کردند چیزی نیافتند. او سوگند یاد کرد که چیزی همراه من نیست.

زیر پیشنهاد کرد که برگردیم. علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: پیامبر ﷺ و همچنین جبرئیل به ما دروغ نگفته‌اند، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بده و گرنه گردنت را می‌زنم. ساره وقتی وضع را چنین دید، از لای موی سرش نامه را بیرون آورد و به ایشان داد. آنان نامه را نزد پیامبر آوردند.

رسول الله حاطب را به حضور خواست و از وی پرسید: این نامه از آن تو است؟ حاطب گفت: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین نامه‌ای بنویسی؟<sup>۵</sup> حاطب در پاسخ حضرت گفت: از زمانی که مسلمان شده‌ام به کفر برنگشته و پیوسته به راه شما ایمان داشته و دارم. همانطور که می‌دانید هر یک از مهاجران به مدینه بستگانی در





مکه دارند که از خانواده خود حمایت کند اما من چون اهل مکه نیستم، کسی را در این شهر ندارم. خواستم راهی پیام که به وسیله آن، خانواده ام مورد آزار قرار نگیرند. پیامبر ﷺ فرمود: حاطب راست می گوید. به او جز سخن نیک نگویید. عمر گفت: ای پیامبر خدا، اجازه دهید گردن این منافق را بزنم! حضرت فرمود: عمر! تو چه می دانی؟! خداوند به اهل بدر توجهی ویژه دارد و گناهانشان را بخشیده و بهشت را بر آنان واجب کرده است. در این هنگام بود که آیه مبارکه سوره ممتحنه نازل شد که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوْتَةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوْتَةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ...﴾

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده، کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید، دانانترم.»

### حاطب و سفارتش به مصر

از کارهای مهم و پر ارزش حاطب، که معرف شخصیت وی نیز می‌باشد، بردن نامه پیامبر به مقوقس، پادشاه مصر است. هنگامی که آن حضرت تصمیم گرفت به سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به آیین اسلام دعوت کند، نامه‌ای هم به مقوقس، حاکم مصر نوشت. پس از مهر کردن نامه فرمود: چه کسی حاضر است این نامه را به مقوقس برساند و از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟

حاطب گفت: من این دستور را انجام می‌دهم پیامبر فرمود: «بارک الله فیک یا حاطب».



حاطب نامه را گرفته، با پیامبر و اهل خویش خداحافظی کرد و راهی مصر شد. راه طولانی میان مدینه و مصر را پیمود ولی آنگاه که وارد مصر شد، به او گفتند پادشاه در اسکندریه، در ویلای مخصوص کنار دریا است. حاطب خود را به اسکندریه رساند ولی نگهبانان مانع از ورودش به ویلا شدند و نگذاشتند نامه را به مقوقس برساند.

در این هنگام نقشه‌ای به ذهنش خطور کرد و سوار کشتی شده، در ساحل دریا، مقابل کاخ شاهنشاهی، نامه را سر چوبی بلند کرد تا سلطان مصر متوجه گردید و او را احضار کرد.

حاطب با وقار و شهامت، به حضور سلطان مصر رفت و نامه پیامبر اسلام را به سلطان داد. پس از آنکه سلطان نامه را گشود و آن را خواند، به حالت اعتراض رو به حاطب کرده، گفت: اگر کسی که این نامه را از جانبش آورده‌ای پیغمبر و فرستاده خدا است، چرا به کسانی که آزارش می‌دهند و از وطن بیرونش کرده‌اند نفرین نمی‌کند تا هلاک شوند؟!

حاطب که از قرآن و دستورات آن مطالبی مهم را فرا گرفته بود، بی‌درنگ در پاسخ سلطان گفت: مگر عیسی پیامبر نبود، پس چرا به یهودانی که در مقام کشتنش بودند نفرین نکرد؟ مقوقس از پاسخ حکیمانۀ حاطب شادمان شد و گفت: «أحسنت، أنت حکیم من عند حکیم»<sup>۶</sup> «تو حکیمی و از جانب حکیمی خردمند آمده‌ای.» حاطب که زمینه را مناسب دید گفت:

«إِنَّه کان قبلک من یزعم أنه الربّ الأعلى - یعنی فرعون - فأخذ الله نکال الآخرة و الأولى فانقم به، ثم انتقم منه، فاعتبر بغيرک و لا يعتبر غيرک بک»<sup>۸</sup>  
«همانا پیش از تو مردی (فرعون) در این آب و خاک سلطنت داشت که خیال می‌کرد، او پروردگار بزرگ جهانیان است. خداوند مورد مؤاخذه و عذابش قرار داد و به ذلت و خواری دنیا و آخرت گرفتارش کرد. پس تو که وارث این آب و خاکی، از سرگذشت او عبرت گیر و زندگی خود را مایۀ عبرت دیگران قرار مده.»

سپس او را موعظه کرد و موعظه‌هایش در مقوقس تأثیری عمیق گذاشت. مقوقس، علائم و نشانه‌های وجودی پیامبر ﷺ را از حاطب پرسید و حاطب به خوبی آن‌ها را پاسخ داد. مقوقس به رسالت پیامبر اذعان و اعتراف کرد، ولی ایمان نیاورد. هدایایی را برای پیامبر خدا



فرستاد؛ از جمله هدایا، دو خواهر بودند به نام سیرین و ماریه قبطیه که حاطب آن‌ها را سالم به حضور پیامبر آوردند. پیامبر سیرین را به عقد حسّابن ثابت و ماریه را به عقد خود در آورد. ابراهیم از ماریه قبطیه تولد یافت.

### مرگ حاطب بن ابی بلتعنه

پس از رحلت پیامبر گرامی حاطب در مدینه ماند. دوران خلافت ابوبکر را سپری کرد. دوران عمر را دید و در عصر خلافت عثمان، دیده از جهان فرو بست. عثمان بر جنازه وی نماز خواند و در حشّ کوبک، منطقه‌ای در وسط قبرستان بقیع مدفون گردید.



## ۲۱. حکیم بن حزام

حکیم بن حزام، پسر برادر حضرت خدیجه کبری علیها السلام در دوره جاهلیت از اشراف و برجستگان مکه بود و از افراد دارای مکانت و موقعیت در آن دوران محسوب می گردید. دارالندوه که مرکز شورا و مجلس مشورتی قریش در دوره جاهلیت بود، در اختیار وی قرار داشت. هرگاه قریش تصمیم می گرفتند در دارالندوه گرد هم آیند، باید از او اجازه می گرفتند. او مسلمانی برگزیده بود و دارالندوه تا دوره خلافت و حاکمیت معاویه در اختیار او بود اما در این زمان او دارالندوه را در ازای صد هزار دهم به معاویه فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و به فقرا و مساکین بخشید. به این جهت عبدالله بن زبیر بر او ایراد گرفت که «بعث مکرمه قریش» یعنی تو، عزت و شرافت قریش را فروختی! در پاسخ گفت: «ذهبتم المکارم، إلا التقوی»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت‌ها از بین رفت.»

«حکیم بن حزام، در بدر جزو لشکر قریش بود، ولی به نحو عجیبی از صحنه جنگ گریخت و از مرگ رهایی یافت که پس از آن، شدیدترین و جدی‌ترین سوگندش این بود: «والذی نجانی یوم بدر»؛ «سوگند به خدایی که مرا در جنگ بدر نجات داد.»<sup>۹</sup>

حکیم بن حزام سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد. در فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین همراه پیامبر شرکت داشت. به دلیل تأثیر عمیقی که مسلمانی او بر جای گذاشت و نقش بارزی که در ماجرای جنگ حنین داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله صد شتر به وی بخشید تا بدین وسیله هم او را در مسلمانی، بر اسلام دلگرم سازد و هم ترغیبی باشد برای عشیره و قبیله او در گرایش به اسلام، که چنین هم شد.

«حکیم بن حزام، مردی سخاوتمند، بخشنده و دارای طبعی عالی بود؛ از جمله پس از مسلمان شدنش به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را با خود محرم نمود و در وقوف به عرفه، به گردن هر یک از آنان طوق طلائی افکند که بر آنها این جمله نقش بود: «عتقه الله عن حکیم بن حزام»؛ «آزاد کرده‌های خدا از جانب حکیم بن حزام.»

از طبع بلند او همین بس که در زمان خلیفه اول و دوم، حتی از حق خود از بیت المال گذشت تا این که عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! گواه باشید که هر چه به حکیم اصرار می کنیم حق خود را از بیت المال بستاند، نمی پذیرد! وی دم مرگ از کسی چیزی قبول نکرد.<sup>۱۰</sup>





«او طبع بلند و صفت مناعت را از یک جمله پیامبر ﷺ کسب کرد. او خود می گوید: دو بار از پیامبر خدا تقاضای کمک کردم، فرمود: مال و ثروت دنیا، ظاهری خوش دارد و شیرین است، هر گاه کسی با حفظ سخاوت و شرافت مالی به دست آورد، بر او مبارک است و اگر با پست گردانیدن نفس و پست طبعی به دست آورد، بر او مبارک نباشد. آنگاه او مانند کسی است که هر چه می خورد سیر نمی شود و علاوه «و الید العلیا خیر من ید السفلی»<sup>۱۱</sup> «دست بالا بر دست زیرین برتری دارد.»

حکیم گفت: ای پیامبر خدا، به آن خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت، پس از این، نه از شما و نه غیر شما چیزی نخواهم پذیرفت.<sup>۱۲</sup>

### حکیم بن حزام در فتنه های پس از پیامبر

پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ، فتنه هایی که در ماجرای خلافت پیش آمد، حکیم بن حزام کناره گرفت و انزوا اختیار کرد ولی چنانکه از «اسد الغابه» آمده، پس از روی کار آمدن علی رضی الله عنه جانب آن حضرت را گرفت. واقعیت این است که اسناد تاریخی اشاره چندان روشنی در این باره ندارد.

### بدرود زندگی

حکیم، سرانجام در سال ۵۴ یا ۵۸ هجری، در مدینه دیده از جهان فرو بست. خلیفه سوم (عثمان بن عفان) بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

### ۲۲. قتاده بن نعمان

قتاده بن نعمان، برادر ابوسعید خدری از طرف مادر و از طایفه خزرج است. او اهل مدینه بوده و از انصار محسوب می گردد. قتاده همراه اهل مدینه، در عقبه، خدمت پیامبر رسید و مفتخر به پذیرش اسلام شد. در جنگ های فراوانی در کنار آن حضرت بود؛ مانند بدر، اُحد، خندق، حنین، تبوک و جنگ های دیگری که پیامبر ﷺ در آن ها حضور داشت. در فتح مکه همراه پیامبر بود و پرچم بنی ظفر را در دست داشت و در میان یاران آن حضرت، از تیراندزان به نام و معروف محسوب می شد.

«در جنگ اُحد تیری به چشمش اصابت کرد و آن را از حدقه بیرون آورد و برگونه اش

آویخت. در همان حال، خدمت پیامبر آمده و گفت: «ای پیامبر گرامی، تازه با زنی ازدواج کرده ام که او را زیاد دوست می‌دارم، می‌ترسم اگر مرا در این حال ببیند، علاقه اش را از من ببرد. پیامبر با دستان مبارکش چشم او را در جایش گذاشت و اینگونه دعا کرد: «اللهم اكسها جمالاً!» «خدایا! او را زیبا گردان!» در اثر دعای پیامبر، چشم قتاده از اول بهتر و زیباتر شد و بر بنیای اش افزون گشت و هرگز مریض نشد.»<sup>۱۳</sup>

### قتاده، روایتگر صادق

قتاده بن نعمان انصاری خزرچی، از روایان صادق پیامبر ﷺ است که روایات فراوانی در سلسله روایات شیعه و اهل سنت، از او نقل گردیده و معلوم است که در حفظ کلام رسول الله ﷺ اصرار بلیغی داشت. از جمله روایات نقل شده از او، روایت زیر است که به عنوان نمونه به آن اشاره می‌کنیم:

«عن قتادة بن نعمان بن زيد قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - :  
 «نزل عليّ جبريل بأحسن ما كان يأتيني صورة فقال: إن السلام يقرئك  
 السلام يا محمد ويقول: إنني أوحيت إلى الدنيا أن تمرري وتنكدي وتضيقي  
 وتشددي على أوليائي حتى يحبو لقائي وتوسعي وتسهلي وطبي لأعدائي  
 حتى يكرهوا لقائي فأني جعلتها سجنًا لأوليائي وجنة لأعدائي... رواه  
 الطبراني و...»<sup>۱۴</sup>

«قتاده بن نعمان بن زيد روایت کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزد من آمد و گفت: ای محمد، خدای متعال به تو سلام رساند و فرمود: وحی کردم به دنیا که سخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگذار اولیا و دوستانم را تا اینکه در جستجوی دیدار من و در خواست وسعت و آسانی از ناحیه من باشند و بر دشمنانم آسان گیر تا دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.»

این روایت را طبرانی و دیگران هم روایت کرده‌اند.





## اجابت آخرین دعوت

قتاده بن نعمان، بعد از پیامبر ﷺ در مدینه مرارت‌های زیادی را شاهد بود و همه را تحمل کرد و هرگز در ایمانش خللی ایجاد نگردید. در اسد الغابه، عبارتی است درباره او که می‌گوید:

«ما بدل و ما غیر ولا رجع علی عقبه...»<sup>۱۵</sup>

«هیچگونه تغییر و تبدیلی نیافت و به عقب برگشت.»

قتاده در سال ۲۳ هجرت، در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. عمر بر جنازه او نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید و در جوار رحمت حق آرامید.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزد آمد و گفت: ای محمد، خدای متعال به تو سلام رساند و فرمود: وحی کردم به دنیا که سخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگذار اولیا و دوستانم را تا اینکه در جستجوی دیدار من و در خواست وسعت و آسانی از ناحیه من باشند و بر دشمنانم آسان گیر تا دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.

## ۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه)

مالک بن قیس، اهل مدینه و از طایفه خزرج است. کنیه اش ابوخیثمه و به کنیه شهرت دارد. او از یاران با وفای پیامبر بود، «در جنگ أحد، خندق، حنین، ذات السلاسل، ذات العشیره و حمراء الاسد، در حالی که جراحاتی از جنگ أحد به تن داشت شرکت کرد.»<sup>۱۶</sup> «هو من شهد بدرًا و ما بعدها من المشاهد»<sup>۱۷</sup> «او از کسانی است که در بدر و دیگر مشاهد حضور داشت.»

ابوخیثمه در جنگ تبوک؛ مانند چند تن دیگر از خواص یاران پیامبر ﷺ از رفتن به میدان جنگ خودداری کرد ولی پس از ده روز از حادثه تبوک و رفتن پیامبر به میدان جنگ، به شدت پشیمان شد و طی یک ماجرای، به سمت تبوک حرکت کرد.

«پس از ده روز از حرکت پیامبر خدا، یک روز ظهر هنگام گرمای شدید تابستان مدینه، به خانه آمد. در میان باغی که داشت برای هر یک از دو همسر خود سایانی ساخته بود، که در تابستان در آن زندگی می کردند. چون وارد شد، دید زنان هر کدام دیوارهای سایان خود را آب پاشیده اند تا هوای داخل خنک شود و هر یک کوزه آب خنکی آماده کرده و غذای مطبوعی تهیه دیده اند و به انتظار وی نشسته اند. ابوخیثمه نگاهی به وضع زنان افکند و با خود گفت: انصاف نیست که پیامبر خدا ﷺ در زیر آفتاب و در مقابل باد و گرما باشد ولی ابوخیثمه در زیر سایان و آب سرد و غذای آماده و در کنار همسران زیبایش در آسایش به سر برد. به خدا سوگند وارد هیچ یک از خانه های شما نمی شوم و از آب سرد و غذای گرم استفاده نمی کنم تا به پیامبر ﷺ ملحق شوم. وسایل سفرم را آماده کنید که من رفتنی شدم. زنان در مقام تهیه وسایل سفر همسرشان شدند و ابوخیثمه شتر خود را آماده کرد و به سوی تبوک راه افتاد.

وی در میان راه با عمیر بن وهب جمحی رفیق شد. همینکه نزدیک سپاه پیامبر شدند، ابوخیثمه به رفیق خود گفت: من به جهت تخلف از همراهی با پیامبر گناهکارم. قدری تأمل کن تا تنها به حضور پیامبر بروم و از آن حضرت عذر بخواهم.

ابوخیثمه وقتی نزدیک اردوی پیامبر رسید، شخصی به پیامبر عرض کرد: کسی از راه دور می رسد. پیامبر ﷺ فرمود: خدا کند ابوخیثمه باشد! چون نزدیکتر شد، گفتند: به خدا سوگند او ابوخیثمه است!

وی شترش را خوابانید و شرفیاب حضور پیامبر گردید. حضرت به او فرمود: ابوخیثمه! از تو انتظار همین بود. او داستان حرکتش را به عرض پیامبر رسانید و پیامبر درباره اش دعا کرد.<sup>۱۸</sup>

در سیره ابن هشام آمده است: مالک بن قیس (ابوخیثمه)، ماجرای تخلف خود را شرکت در جنگ تبوک و سپس رفتنش به این جنگ را چنین سروده است:





لَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ فِي الدِّينِ نَافِقُوا  
أَتَيْتِ الَّتِي كَانَتْ أَعْفًّ وَأَكْرَمًا  
وَبَايَعْتَ بِالْيَمْنَى يَدِي مُحَمَّدٍ  
فَلَمْ أَكْتَسِبْ إِثْمًا وَلَمْ أَغْشَ مُحْرَمًا  
تَرَكْتُ خَضِييًّا فِي الْعَرِيشِ وَصِرْمَةً  
صَفَايَا كِرَامًا بُسْرَهَا قَدْ تَحَمَّمَا  
وَكُنْتُ إِذَا شَكَ الْمُنَافِقُ أَسْمَحْتُ  
إِلَى الدِّينِ نَفْسِي شَطْرَهُ حَيْثُ يَمَّا<sup>۱</sup>

«چون دیدم مردم در دین نفاق می کنند، من راهی را برگزیدم که به تقوی و بزرگواری نزدیکتر بود.

با دست راستم با پیامبر بیعت کردم و گناهی را مرتکب و حرامی را انجام ندادم.

حتی زنان زیبا را در سایه گذاشتم و از درختان خرماي پرباری که رسیدنش نزدیک بود دست کشیدم.

هنگامی که منافق در دین شک می کرد، روانم به همان سوی که دین به آن توجه می دهد روی می آورد.»

از جمله دعاهاي ابوخیثمه، این است:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَكْلِبْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَلَا تَنْزِعْ عَنِّي صَاحِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي.»<sup>۲۰</sup>

«خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وا مننه و از من امور شایسته ای را که عطا کرده ای دریغ مدار.»

ابوخیثمه در سال ۲۵ هجری، در اواخر خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع، مقبره عمومی شهر مدینه مدفون گردید.

## ۲۴. ابی بن کعب، سید القراء

او از فضلا و فقهای صحابه پیامبر ﷺ و کاتب وحی نبی بوده و استاد مسلم قرآن؛ در حفظ، قرائت، تفسیر و در ارائه آرای پیامبر ﷺ بوده است. ابی بن کعب، از جمله دوازده نفری است که در عقبه با پیامبر بیعت کرد و در تمهید زمینه ورود آن حضرت به مدینه، تلاش‌های بسیار کرد.

ابی بن کعب، خود نقل کرده است که: «پیامبر خدا ﷺ از من پرسید: کدام آیه از کتاب خدا نزد تو بزرگتر و کریم‌تر است؟

گفتم: آیه: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...﴾، (آیه الکرسی).

پیامبر در این هنگام، دستی به سینه‌ام زد و فرمود: یا ابا المنذر، این علم تو را گوارا باد! از این زمان، او به این کنیه (ابوالمنذر) معروف گردید.<sup>۲۱</sup>

ابی بن کعب نقل کرده که: «عصر روز سقیفه، به جمعی از انصار برخوردم. پرسیدند: از کجای می‌آیی؟

گفتم: از نزد اهل بیت پیغمبر ﷺ.

گفتند: در چه حالی بودند؟

گفتم: جمعیتی که خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل و خوابگاه پیغمبر خدا بود و اکنون وحی از خانه ایشان قطع شد و حق مسلم آنها از دست رفته، چگونه می‌تواند باشند؟ این جمله را ابی نقل کرد و گریست و کسانی که حاضر بودند نیز به سختی گریستند.

و نیز نقل کرده که چون سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ نازل شد، جبرئیل عرضه داشت: یا رسول الله، خداوند امر فرموده است این سوره را به ابی پیاموزی! ابی گفت: یا رسول الله، خداوند مرا نام برد؟ فرمود: آری، سپس گریست. از وی پرسیدند: خوشحال شدی؟ گفت: چرا خوشحال نشوم با آن که خدا فرموده است: از فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوند.»

## ابی بن کعب، مؤید به روح القدس

در میان صحابه پیامبر ﷺ، تعداد انگشت شماری هستند که مؤید به روح القدس بوده‌اند؛ از جمله آنها همین شخصیت بلند آوازه است که پیامبر در حقش فرمود: «يَا أَبِی مَا زِلْتَ مُؤَيِّدًا





روح القدس»<sup>۲۳</sup> «ای ابی، تو همواره مؤید به روح القدس هستی.»  
علت مؤید بودن او به روح القدس، انس همواره او با قرآن بوده است. که خودش نقل کرده است:

«و عن أبي بن كعب أن رسول الله ﷺ قال: مثل القرآن في قلب المؤمن فكما أن هذا المصباح يستضاء به»<sup>۲۴</sup>

«از ابی بن کعب نقل شده که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: داستان و مثل قرآن در قلب مؤمن، مانند چراغی است که به وسیله آن نور حاصل می‌گردد.»

### ابی بن کعب، راوی خبیر و آگاه نبی

ابی بن کعب، روایتگری بزرگ است که خبیر و بینا است و از نبی گرامی روایات فراوان نقل کرده است که چون تعداد این روایات قابل احصا و شمارش نیست به یک روایت کوتاه اشاره می‌کنیم:

«رَوَى أَبِي بْنُ كَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بُشِّرْ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالسَّنَةِ وَالرَّفْعَةِ وَالنُّصْرَةِ وَالتَّمَكِينِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلًا لِأَخْرَجَهُ لِلدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْأَخْرَةِ نَصِيبٌ»<sup>۲۵</sup>

«ابی بن کعب گوید: پیامبر خدا فرمودند: بشارت ده این امت را به برجستگی و بلند مرتبگی و یاری الهی و قدرت در زمین. پس هرکس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت.»

روایاتی نقل شده از ابی بن کعب، به لحاظ کثرت و انبوهی، بیشترین است.

### قرائت ابی بن کعب، مطلوب امامان شیعه

از مطاوی روایات بر می‌آید که قرائت ابی بن کعب، در نزد امامان، به عنوان یک قرائت مطلوب و شاخص شمرده می‌شد.

از جمله روایاتی که بر این موضوع دلالت می‌کند این روایت است که امام صادق علیه السلام

می‌فرماید:



«أنا أهل بيت فقرأ القرآن كما قرأه أبي بن كعب»<sup>۲۶</sup>.

«ما خاندانی هستیم که قرآن را مانند ابی بن کعب قرائت می‌کنیم.»

این جمله بلندای شأن و علو رتبه و شخصیت منیع او را در نظرها مجسم می‌سازد و نیز نشان می‌دهد که او از جانب ائمه علیهم‌السلام مورد تأیید بوده است.

### ابی بن کعب و دفاع از خاندان رسالت

در ماجرای خلافت، تعدادی از یاران علی علیه‌السلام در مجلس ابوبکر بودند و به مخالفت شدید با خلافت خلیفه اول پرداختند و به وی اعتراض کردند. یکی از قوی‌ترین، داناترین و عالم‌ترین آن‌ها ابی بن کعب بود که خطبه‌ای طولانی و بلیغ را در آن مجلس ایراد کرد. اکنون به دلیل اهمیت آن خطبه، قسمتی از آن را نقل می‌کنیم.

«عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ قَامَ أَبِي بْنُ كَعْبٍ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَكَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَاتَّبَعُوا مَرْصَاةَ الرَّحْمَنِ وَآتَنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ وَآتَنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ تَنَاسَيْتُمْ أَمْ نَسَيْتُمْ أَمْ بَدَلْتُمْ أَمْ غَيَّرْتُمْ أَمْ خَدَلْتُمْ أَمْ عَجَزْتُمْ أَمْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ فِينَا مَقَامًا أَقَامَ ﷺ لَنَا عَلِيًّا فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهَذَا أَمِيرُهُ

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، طَاعَتِكَ وَاجِبَةٌ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي؟ أَمْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا فَقَدُّمُوهُمْ وَ لَا تَتَّقَدُّمُوهُمْ وَ أَمْرُوهُمْ وَ لَا تَأْمُرُوا عَلَيْهِمْ أَمْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي الْأَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِي؟ أَمْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الْمَدْلُونُ عَلَيَّ اللَّهُ؟ أَمْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْمَهْدِيُّ لِمَنْ ضَلَّ؟

... أَمْ مَا تَفْقَهُونَ؟ أَمْ مَا تُبْصِرُونَ؟ أَمْ مَا تَسْمَعُونَ؟ ضَرَبَتْ عَلَيْكُمْ الشُّبُهَاتُ





فَكَانَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي سَفَرٍ أَصَابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ حَتَّى خَشِيَ أَنْ يَهْلِكَ  
فَلَقِيَ رَجُلًا هَادِيًا بِالطَّرِيقِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْمَاءِ؟ فَقَالَ: أَمَامَكَ عَيْنَانِ إِحْدَاهُمَا مَالِحَةٌ  
وَالْأُخْرَى عَذْبَةٌ، فَإِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْمَالِحَةِ ضَلَلْتَ وَهَلَكْتَ وَإِنْ أَصَبْتَ مِنَ  
الْعَذْبَةِ هُدَيْتَ وَرَوَيْتَ فَهَذَا مَثَلُكُمْ أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمَهْمَلَةُ كَمَا زَعَمْتُمْ...

وَإِنَّكُمْ بَعْدَهُ لَنَاقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّكُمْ عَلَى عَثْرَتِهِ لُمُخْتَلِفُونَ وَ  
مُتَبَاغِضُونَ... فَقَدْ تَحَارَيْتُمْ وَزَعَمْتُمْ أَنَّ الْاِخْتِلَافَ رَحْمَةٌ، هَيْهَاتَ أَبِي كِتَابِ اللَّهِ  
ذَلِكَ عَلَيْكُمْ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و...﴾<sup>۲۷</sup>

از یحیی بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: چون  
ابو بکر نخستین خطبه خلافت را خواند و آن روز جمعه، اول ماه مبارک رمضان بود، ابی بن  
کعب برخاست و خطبه‌ای خواند و چنین گفت:

ای مسلمانان، ای پیامبران که هجرت کردید برای رضایت خدا؛ ای مهاجرانی که خداوند  
در قرآن از آن‌ها ستایش کرد، فراموش کردید یا خود را به فراموشی زده‌اید؟ آیا تغییر نمودید؟  
آیا خواری را برگزیدید؟ آیا ناتوانی پیشه کردید؟ آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به  
امامت برگزید و فرمود: «هر کس که من مولای اویم، این علی، مولای او است؟» آیا نمی‌دانید  
که پیامبر فرمود: «ای علی، تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی و اطاعت تو بعد من  
بر مردم واجب است؟» آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا فرمود: شما را سفارش می‌کنم در باره علی و  
اهل بیت. پس آن‌ها را مقدم بدانید و بر آن‌ها پیشی نگیرید. فرمانشان را اطاعت کرده، به آن‌ها  
فرمان ندهید؟ آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا فرمود: اهل بیت من امامان بعد از من هستند؟ آیا نمی  
دانید که پیامبر خدا فرمود: اهل بیت من نشانه‌ها و معیارهای هدایت‌اند؟ که مردم را راهنمایی به  
حق می‌کنند؟ آیا شما نمی‌دانید که پیامبر خدا فرمود: ای علی، تو هدایتگر گمراهانی؟ آیا درک  
نمی‌کنید؟ آیا بصیرت ندارید؟ آیا نمی‌شنوید؟ شبهات و فتنه‌ها بر شما عارض شد؟ داستان شما  
همچون داستان مردی است که در سفری تشنگی شدید بر او عارض شده باشد که به معرض  
هلاکت رسیده، پس مردی را می‌نگرد که می‌تواند هدایت گر باشد.

از او جای آب را می‌پرسد و او می‌گوید: پیش روی تو، دو چشمه است؛ یکی چشمه‌ای  
که آبش شور شده است و دیگری چشمه‌ای که آبی گوارا دارد و می‌گوید از آب شور که



آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا علی علیه السلام را به امامت برگزید و فرمود: «هرکس که من مولای اویم، این علی، مولای او است؟» آیا نمی‌دانید که پیامبر فرمود: «ای علی، تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی و اطاعت تو بعد من بر مردم واجب است؟» آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا فرمود: شما را سفارش می‌کنم دربارهٔ علی و اهل بیتم. پس آن‌ها را مقدم بدانید و بر آن‌ها پیشی نگیرید.

بخوری هلاک می‌شوی و آب گوارا رحمت و حیات است.

این است داستان شما ای امّت فریب خورده... شما پس از پیامبر پیمان الهی را شکستید و شما بر عترت آن حضرت جفا کردید و با همهٔ روشن بودن راه، در آن با یکدیگر اختلاف کردید.

به اختلاف افتادید و اختلاف خود را - به گمان باطلتان - رحمت دانستید! هیئات، دور باد رحمت و مغفرت از شما! این کتاب خدا است که می‌فرماید: «از آنان مباشید که با هم تفرقه کردند.»

ابو بنی کعب، سپس رو به ابوبکر نمود و اعتراض‌های تندى به وی کرد که تو گمراه شده‌ای؟! همهٔ کارهای خیری که انجام دادی تباہ گردید....

### سخنرانی ابی بن کعبه اثر عمیقی در تاریخ نهاد

این است اثر وجودی ابی بن کعب، حامی آل محمد صلی الله علیه و آله که در تاریخ دورهٔ اول اسلامی نقشی اساسی و مهم از خود برجای گذاشت. سینه‌اش مالا مال از اسرار نهفته‌ای بود که پیامبر رحمت به او منتقل کرده بود و صندوق سؤالی بود و مؤید به روح القدس، حامی با وفای علی علیه السلام در شب‌های تاریک و دیجور دورهٔ پس از رحلت نبی مکرم، که سخنانش در صندوق تاریخ همچنان مضبوط است و نقل‌هایی که او از رسول گرامی کرده، در جای جای منابع و متون فقهی، حدیثی، تاریخی، عرفانی و حتی فلسفی امت اسلامی درخشش دارد. در ضمن روایات فراوانی از ابی بن کعب در فضیلت هریک از امامان شیعه علیهم السلام نقل شده که جای تعقیب آن‌ها در این نوشتار وجود ندارد.



## وفات ابی بن کعب

در تاریخ وفات این شخصیت بلند مرتبه اسلامی، میان مورخان اختلاف است؛ این مسأله از تاریخ ۱۹ تا ۳۶ هجرت در نوسان است ولی از نقل‌های مجلسی در «بحارالانوار» و طبرسی در «احتجاج» بر می‌آید که تاریخ وفات ابی بن کعب در سال ۳۶ قمری است؛ دوران پس از انتقال خلافت به علی علیه السلام او از دنیا مفارقت کرد. در حالی که مؤید به روح القدس بود و نام بلندش در دل تاریخ معارف دینی همچنان می‌درخشد.

جایگاه دفن وجود مبارکش در وسط روحاء است که محلی است در قبرستان بقیع.

در «مستدرک سفینه البحار» نقلی است به این مضمون که:

«سنة ۱۹ مات أبي بن كعب و زينب بنت جحش و ابوالهيثم بن تيهان و أسيد بن حضير و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و دفنوا بالبقيع و وقع النار في الحرة و حج بعده عمر».

«در سال ۱۹ هجری (قمری)، ابی بن کعب و زینب بنت جحش و ابو الهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وفات کردند و در بقیع مدفون شدند و آتشی در حرّه مدینه افتاد و بعد از آن عمر به حج رفت.»<sup>۲۸</sup>

## ۲۵. أبو الهيثم بن التيهان الأشهلي

نام ابو هیثم بن تیهان انصاری، «مالک» بوده و از یاران و صحابه صادق و راستین پیامبر گرامی است.

«عن محمد بن اسحاق قال: و شهد العقبة الأولي و الثانية من الأنصار، ثم من بنی عبدالأشهل أبو الهيثم بن التيهان و اسمه مالك حليف لهم و هو نقيب شهد بداراً و لا عقب له.»<sup>۲۹</sup>

از محمد بن اسحاق نقل است که در باره ابو الهیثم گفت: در عقبه اول و دوم به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و از انصار شمرده شد. او از طایفه بنی عبدالأشهل، معروف به ابو الهیثم بن تیهان و نامش مالک است. سوگند خورده با پیامبر و نقیب و بزرگ مدینه بوده، در بدر حضور یافته و پس از او فرزندی نبوده است.

چنانکه در بحث مربوط به ابی بن کعب هم دیدیم، نام او در کنار ابی بن کعب آمده و از دوازده نفری است که در روز حاکمیت ابوبکر، به او اعتراض و از حق ربوده شده علی علیه السلام دفاع کرد.

### ابو الهیثم و خلافت ابوبکر

ابو الهیثم، از گروه دوازده نفری است که به ابوبکر، در روزی که خطبه خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را برای اولین بار خواند، اعتراض کردند و به شدت به حمایت از علی علیه السلام برخاستند.

ابوالهیثم ابن تیهان پس از خزیمه بن ثابت برخاست و چنین گفت:

«ابوبکر! به خاطر نداری زمانی را که پیامبر علی بن ابی طالب را در روز غدیر بر سر دست بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؟ مردم دو دسته شدند، عده‌ای گفتند: پیغمبر با این عمل می‌خواهد علی را خلیفه و جانشین خود کند، دسته‌ای دیگر گفتند: می‌خواهد عظمت و احترامش را تثبیت نماید. در پی این مشاجره برای حلّ مطلب، کسی را به حضور پیامبر فرستادند تا کشف مطلب کند. حضرت فرمود: پس از من علی فرمانده شما است و از من گذشته و بعد از من او خیر خواه‌ترین افراد است.<sup>۳۰</sup>»

### اختلاف در تاریخ وفات ابن تیهان

در تاریخ وفات یا شهادت ابن تیهان، اختلاف فاحش وجود دارد و این اختلاف در همه منابع به چشم می‌خورد. حاکم نیشابوری آن را در سنه بیست هجرت، در دوران خلافت عمر ثبت کرده است. ولی از برخی متون بر می‌آید که او در جنگ صفین، در رکاب علی علیه السلام شرکت داشت و در صفین به شهادت رسیده است.

برخی منابع، مانند حاکم نیشابوری، وفات او را در سال بیستم هجرت و برخی دیگر سال ۳۷ هجرت نوشته‌اند. به دلیل اهمیت مسأله، هر دو نقل را بررسی می‌کنیم: چنانکه اشاره شد، حاکم نیشابوری، استیعاب و برخی دیگر، نقل اول را آورده و گفته‌اند: زمان مرگش دوره خلافت عمر بود که وی بر جنازه‌اش در بقیع نماز گزارد و منابع دیگر، مرگ یا شهادت وی در صفین را نقل کرده‌اند.





## ابوالهیثم در بقیع

از نقل‌هایی که در زیر می‌آید نیز چنین استفاده می‌شود که: ابوالهیثم در سال ۲۰ هجری از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید. حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است:

«و حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي حَبِيبَةَ: سَمِعْتُ شَيْخَ أَهْلِ الدَّارِ؛ يَعْنِي بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، يَقُولُونَ مَاتَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ سَنَةَ عَشْرِينَ بِالْمَدِينَةِ. وَأَيْضًا حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ: تَوَفَّى أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ فِي خِلاَفَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِالْمَدِينَةِ وَصَلِّيَ عَلَيْهِ وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ»<sup>۳۱</sup>

«ابراهیم بن اسماعیل بن ابو حبیبه روایت کرده که گفت: از شیوخ اهل الدار؛ یعنی بنی عبد الاشهل شنیدم که می‌گفتند: ابوالهیثم بن تیهان در سال بیست هجری در مدینه وفات یافت.

همچنین سعید بن راشد از صالح بن کیسان نقل کرده که گفت: ابوالهیثم بن تیهان در دوره خلافت عمر بن خطاب در مدینه وفات یافت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.»

برخی منابع هم به حضور او در صفین گواهی داده‌اند.

## ابن تیهان در کلام علی (ع)

کلامی از مولا نشان می‌دهد که ابوالهیثم در ردیف اول یاران آن حضرت قرار داشته است:

«أَيُّنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَيَّ الْحَقُّ؟ أَيُّنَ عَمَّارٍ وَ أَيُّنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَ أَيُّنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيُّنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقدُوا عَلَيَّ الْمُنِيَّةَ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؟ - قَالَ - ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةَ الْكَرِيمَةَ ظَ فَاطَالَ الْبُكَّةَ ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَوْهَ عَلَيَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوهُ الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاوُ السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ...»<sup>۳۲</sup>

## ۲۶. نوفل بن حارث

او فرزند حارث بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر خدا ﷺ است و از نظر سن از تمام افراد بنی هاشم بزرگتر بوده و هم‌سال عباس، عموی پیامبر بوده است. «نوفل به اجبار در جنگ بدر با مشرکین همراه شد ولی اشعاری از او نقل شده که می‌رساند وی راضی به پیروزی پیامبر در بدر بوده و در همین جنگ به اسارت لشکر اسلام در آمد. پیامبر به او پیشنهاد کرد فدیة خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبر خدا فرمود: نیزه‌هایی را که در جده داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که کسی از آن‌ها آگاه نبود. در این هنگام عرض کرد: اکنون یقین کردم که شما پیامبر خدا هستید؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی‌دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه‌ها را داد و آزاد شد مسلمانی گرفت.»<sup>۳۳</sup>

در جنگ صفین سه هزار نیزه به پیامبر داد و آن‌ها را میان سربازان اسلام تقسیم کردند. نوفل از جمله ده نفری بود که در میدان جنگ استقامت ورزید و از صحنه نبرد فرار نکرد. او به مدینه هجرت کرد و پیامبر ﷺ در نزدیکی مسجد خانه‌ای به وی و عباس عمویش بخشید که با یک دیوار از هم جدا می‌شد.

## مرگ نوفل بن حارث

«نوفل بن حارث در سال ۱۵ هجری در دوره خلافت عمر، در مدینه بدرود زندگی گفته و عمر بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

### پی‌نوشت‌ها:

۱. محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۰۷، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶
۲. السید شرف الدین، الفصول المهمه، قسم الاعلام الخارجی لمؤسسة البعثة، بی تا
۳. عبدالحسین امینی، الغدیر، ج ۵، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، بی تا
۴. پیشین.

۵. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۷۶ «يَا حَاطِبُ مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا بِي أَنْ لَا أَكُونَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يَدٌ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَمَالِي، وَ لَيْسَ مِنِّي أَحَدٌ إِلَّا وَ لَهُ هُنَاكَ مِنْ قَوْمِهِ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ، قَالَ: صَدَقَ، لَا تَقُولُوا لَهُ إِلَّا خَيْرًا، قَالَ: فَعَادَ عُمَرُ، فَقَالَ:



يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ خَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، دَعْنِي  
فَلَأَضْرِبَ عُنُقَهُ. قَالَ: أَوْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَمَا  
يُذْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ  
فَقَدْ أُوجِبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ»

٦. ممتحنه : ١

٧. الأمل في تفسير كتاب الله المنزل، ج ٢، ص ٥٤٠

٨. همان.

٩. بيغمبر و ياران، ج ٢، ص ٢٨٢، مؤسسه افتخاريان،

١٣٤٦

١٠. همان، ص ٢٨٢

١١. مقتنيات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ١، ص ٢٣١

١٢. همان.

١٣. بيغمبر و ياران، ج ٥

١٤. الهيثمي، نورالدين علي بن ابي بكر الهيثمي،

مجمع الزوائد، ج ١٠، دارالكتب العلميه،

بيروت، بي تا

١٥. اسد الغابه، ج ٥

١٦. اسد الغابه، ج ٤

١٧. محد بن علي شوكاني، نيل الاطار، ج ٥، دار

الجيليل بيروت، ١٩٧٣م

١٨. بيغمبر و ياران، ج ٥،

١٩. ابن هشام، سيره، ج ٤، ص ١٦٣؛ الروض

الأنف، ج ٤، ص ٢٩٥

٢٠. همان سيره.

٢١. بيغمبر و ياران، ج ١، ص ١٧٢

٢٢. نور: ٩٨

٢٣. مجلسي، محمداقبر، بحار الانوار، ج ٨، مؤسسة

الوفاء، بيروت ١٩٨٣م، ص ٢٤

٢٤. همان، ج ٤، ص ٢٤

٢٥. همان، ج ١٨، ص ١٢٢

٢٦. همان ج ١٨، ص ١٢٥

٢٧. بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٢٢٤، مؤسسة الوفاء،

بيروت، ١٩٨٣م.

٢٨. الشيخ علي النمازي، مستدرک سفينة البحار،

ج ٥، مؤسسة النشر الاسلامي لجماعة المدرسين

٢٩. ابي عبدالله حاكم نيشابوري، المستدرک

علي الصحيحين، ج ٢، دار المعرفه، بيروت،

بي تا، ص ٢٨٥

٣٠. بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٢٢٨

٣١. المستدرک علي الصحيحين، ج ٢، دار المعرفه،

بيروت، بي تا، ص ٢٨٥

٣٢. صبحي صالح، نهج البلاغه، خطبه ١٨١،

دار المعرفه، بيروت، ١٩٨٧م.

٣٣. ابن سعد، طبقات، ج ٤